

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ)

زنان نامدار شاهنامه

اثری از: دکتر میر حسن عاطفی

تبدیل به نسخه پی دی اف: محمدرضا

وبسایت:

WWW.BOOKLAND.VEB.IR

زنان نامدار شاهنامه

قسمت ششم از مقاله " زنان سرباز نامدار تاریخ "



اگر شخصیت زن را در شاهنامه فردوسی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم می‌بینیم زن نه تنها در هر گونه عملیات قهرمانی و لشکرکشی‌ها و موفقیت‌ها و عدم موفقیت‌های پادشاهان و پهلوانان به طور مستقیم و یا غیرمستقیم نقشی موثر داشته است که خود می‌تواند لااقل موضوع یک کتاب جداگانه گردد، بلکه زنان سرباز نامداری به چشم می‌خورند که خود رأساً در جنگ‌ها شرکت نموده و عده‌یی را رهبری کرده و یا با فداکاری و درایت و هوش بی‌نظیر خود مسیر وقایع تاریخی را غالباً تغییر داده‌اند که می‌تواند اثر بدیعی را بنام تجزیه و تحلیل حماسه زنان شاهنامه به وجود آورد.

در این بررسی کوتاه سعی شده است بدون طولانی کردن کلام از میان تعداد زیادی زنان قهرمان شاهنامه به طور نمونه چند تن را معرفی نمائیم:

۱- سین دفت

مهراب پادشاه کابلستان از خانواده ضحاک است. شاه از سام خواسته است که به کابلستان لشکرکشی کرده و آنجا را به خاک و خون بکشد.

زال عاشق رودابه دختر مهراب است. سین دخت زن مهراب و مادر رودابه است و زنی با کفایت و درایت می‌باشد. وقتی می‌فهمد سام به کابلستان لشکر خواهد کشید شخصاً برای دیدن او حرکت کرده و به نزد سام می‌رود و با او به صحبت می‌پردازد و سین دخت می‌خواهد سام را از این لشکرکشی منصرف نماید.

دل بی‌گناهان کابل مسوز

که آن تیرگی اندر آید بروز

از آن ترس کو هوش و زور آفرید

درخشنده ناهید و هور آفرید

سام از هوش خرد سین دخت متعجب می شود.

زجانی کجا مایه چندین بود

فرستادن زن چه آیین بود

چو دید آن چنان پهلوان پر خرد

سنائید او را چنان چون سزد

مجدداً سین دخت با بیان نغز و هوشمندانه خود می خواهد سام را بر سر آشتین آورد.

چنین گفت سین دخت با پهلوان

که بارای تو پیر گردد جوان

بزرگان ز تو دانش آموخته

به تو تیره گیتی برافروخته

به داد تو شد بسته دست بدی

به گر زت گشاده ر ه ایزدی

به این ترتیب سام نرم می شود و به او قول مساعدت می دهد و سین دخت می گوید اگر کسی اشتباه و خطائی کرده است چرا مردم کابل بایستی نابود شوند:

اگر ما گنه کار و بد گوهریم

بدین پادشاهی نه اندر خویریم

گنه کار اگر بود سهراب بود

ز خون دلش مژه بر آب بود

سر بی‌گناهان کابل چه کرد

کجا اندر آورد آید بگرد

همه شهر زنده برای تواند

پرستنده‌ی خاک پای تواند

سام از شاه اجازه می‌خواهد از گناه مردم کابل صرف‌نظر شود. بر اثر هوش و کفایت و سخن دانی سین دخت نتایج زیر حاصل می‌شود:

- شاه ایران وساطت سام را می‌پذیرد.

- سام اجازه می‌دهد که زال با دختر سین دخت، رودابه ازدواج کند.

- از قتل و خونریزی جلوگیری می‌شود و کابل از خطر انهدام نجات می‌یابد.

۲- گردآفرید



سهراب به تحریک افراسیاب به ایران حمله کرده و فرمانده ارتش ایران را از میان می‌برد گردآفرید خواهر کزدم زن شجاع و دلیریست که در جنگ آوری مشهور و بی پروا است و به قول فردوسی هرگز در جهان مردی نظیر او دیده نشده است. گردآفرید هنگامی که می‌فهمد هژیر فرمانده سپاه ایران به دست سهراب منکوب شده است بدون هیچ گونه تردیدی سلاح نبرد را می‌پوشد.

چو آگاه شد خواهر کژدهم

که سالار آن انجمن گشت گم

غمین گشت و برزد خروشی به درد

برآورد از دل یکی باد سرد

که بدنام آن دخت گرد آفرید

زمانه زما در جهان ناورید

چنان ننگش آمد زکار هژیر

که شد لاله رنگش به کردار قبر

بپوشید درع سواران به جنگ

نکرد اندر آن کار جای درنگ

نهان کرد گیسو به زیر زره

برافکند بند زره را گره

گردآفرید از دژ پایین می آید و مانند شیری سوار بر باد پای می شود و مانند پهلوانی در مقابل سپاه دشمن قرار می گیرد و مانند رعد می غرد و مبارز می خواهد و می گوید کدام یک از شجاعان و جنگجویان و فرماندهان کار کشته که خود را در جنگجویی و دلاوری همانند نهنگ می داند، پیش می آید که با من جنگ آزماید.

فرود آمد از دژ به کردار شیر

کمر بر میان باد پانی به زیر

به پیش سپاه اندر آمد چو گرد

چو رعد خروشان یکی دید گرد

که گردان کدامند و نام آوران

دلیران کار آزموده سران

که بر من یکی آزمون را به جنگ

بگردد به سان دلاور نهنگ

۳- زن گشتاسب

ترک‌ها به بلخ تاخته و آنجا را به غارت گرفته و مردم را قتل عام نموده‌اند. لهراسب با اینکه با آنها دلیرانه رزم کرده ولی کشته شده است.

گشتاسب در این موقع شاه سیستان است و زن او در نزد لهراسب می‌باشد. این زن دارای یک دنیا احساس و در عین حال محتاط و خیلی عاقل و هوشمند می‌باشد. برای نجات بلخ از دست ترکان به شیوه‌ی آنها لباس می‌پوشد و اسبی از اصطبل سوار شده و به سرعت راه سیستان را که شوهرش گشتاسب در آنجا بوده است، در پیش می‌گیرد. ناراحت و مضطرب برای آنچه در بلخ گذشته، بدون اینکه خواب به چشمش آید شب و روز راه می‌پیماید، به طوریکه در هر روز راه دو روز را طی می‌کند تا به نزد گشتاسب می‌رسد و به او خبر می‌دهد که یک سپاه تورانی به بلخ آمده و لهراسب کشته شده و روز از این واقعه شب تاریک و پر از درد و رنج شده است.

زنی بود گشتاسب را هوشمند

خردمند و دانا و رایش بلند

از آخر چمان باره‌ای بر نشست

به کردار ترکان میان را به بست

از ایران ره سیستان بر گرفت

وز آن کارها مانده اندر شگفت

نخفتی به منزل چو برداشتی

دو روزه به یک روز بگذاشتی

چنین تا به نزدیک گشتاسب شد

به آگاهی درد لهراسب شد

گشتاسب ابتدا کار را سهل می‌پندارد و زنش به او می‌گوید که موضوع خیلی جدی‌تر از آنست که تصور می‌کنی:



چنین داد پاسخ که یاوه مگویی

که کاری بزرگی که آمدش روی

شهنشاه لهراسب را پیش بلخ

بگشتند شد بلخ را روز تلخ

وز آنجا بنوش آذر اندر شدند

ز دوهیبر بد را همه سر زدند

زخون‌شان فروزنده آذر بمرد

چنین بد کسی خوار نتوان شمرد

ببرند بس دخترانت اسیر

چنین کار دشوار آسان مگیر

و اضافه می کند که تمام دختران تو را اسیر کرده اند و به آفرید دختر تو را که وزش نسیم به او دسترسی نداشت، تاج از سرش برداشته اند و ظلم های ناگفتنی کرده اند و طوری با احساس صحبت می کند که اشک های خونین از چشم شوهرش جاری می شود و گشتاسب چنان تحت تاثیر قرار می گیرد که فوراً برای نجات بلخ لشکر می آراند و حرکت می کند.

۵- کردیه



هرمز شاه ایران بهرام چوبینه را به رزم ساوه شاه می فرستد. بهرام، ساوه شاه را می کشد و بعد بر پرموده فیروز می شود و پرموده را دستگیر و او را با غنائم جنگی به نزد هرمز می فرستد. هرمز و خاقان چنین پیمان می بندند و هرمز از ناراستی بهرام آگاه می شود و برای تحقیر او کدان و پنبه و جامه زنان می فرستد. بهرام سرداران خود را جمع می کند و در مقابل این اهانت، درباره ی پادشاهی خود با آنها صحبت می کند. بهرام دارای خواهری بنام کردیه است.

کردیه یک زن میهن پرست، شاه دوست و یک پهلوان شجاع به تمام معنی می باشد که در مقابل میهن و برای خدمت به شاه عزیزترین کسان خود را فدا می نماید و در مقابل خیانت به شاهنشاه با دست خود به طوریکه بعداً صحبت خواهد شد، حتی شوهرش را می کشد.

پس پرده نامور پهلوان

یکی خواهری بود روشن روان

خردمند را کردیه نام بود

پری رخ دلارام بهرام بود

کردیه وقتی صحبت برادر خود را درباره ی پادشاهی می شنود:

چو از پرده گفت برادر شنید

برآشفت واز کین دلش بردمید

بدان انجمن شد دلی پر سخن

زبان پر ز گفتارهای کهن

برادر چو آواز خواهر شنید

ز گفتار و پاسخ فرو آرمید

چنین هم ز گفتارش ایرانیان

بماندند یکسر ز بیم زیان

کردیه سرداران سپاه و بهرام را از فکر شورش و خیانت و غضب سلطنت ایران بر حذر می‌دارد:

چنین گفت پس کردیه با سپاه

که ای نامداران جوینده راه

کس از بندگان تخت شاهسی نجست

و گر چند بودی نژادش درست

تو را آرزو کرد شاهنشهی

چنان دان که گردی تو از جان تهی

شهنشاه گیتی تو را به گزید

چنان که ره نامداران سزید

تو پاداش این نیکوئی بد کنی

چنان دان که بد باتن خود کنی

نزن ای برادر تو این رای بد

گزین رای بد مرتو را بد رسد

مکن آز را بر خرد پادشاه

که دانا نخواهد تو را پارسا

اگر من ز من پند مردان دهم

به بسیار سال از برادر کهم

مده کار کرد نیاکان به باد

مبادا که پند من آیدت یاد

همه انجمن ماند ازو در شگفت

سپهدار لب را بدنجان گرفت

در این اثنا هرمز شاه ایران بوسیله بندوی و گستههم کور می شود و خسرو که قبلاً بر اثر بدرفتاری پدر از نزد هرمز فرار کرده بود، از این خبر آگاهی یافته و به جای پدر به نام خسرو پرویز بر تخت می نشیند.
بهرام برای جنگ با خسرو لشکر می کشد. موقعی که سپاهیان بهرام و خسرو در مقابل هم قرار گرفته اند، مجدداً کردیه بهرام را چنین پند می دهد:

تو دانی که از تخمه‌ی اردشیر

بجایند شاهان برنا و پیر

ابا گنج و با لشکر بی شمار

به ایران که خواند تو را شهریار

اگر شهریار بی گنج و سپاه

توانست کردن به ایران نگاه

نیودی جز از ساوه سالار چین

که آورد لشکر به ایران زمین

ز تو سام دانم که بد مردتر

نجست این شهر چون نبدبد گهر

چو دستان و چون رستم پیلتن

نجستند شاه‌ی بدان انجمن

ندانم که بر تو چه خواهد رسید

که اندر دلت شد خردناپدید

جنگ بین بهرام و خسرو در می گیرد. خسرو پرویز شکست می خورد و به طرف روم می رود.
بهرام چوبینه به رأی سرداران به تخت می نشیند. ولی خسرو پرویز با گرفتن نیروی کمکی مراجعت می کند و با بهرام به جنگ می پردازد و این بار بهرام شکست می خورد و به نزد خاقان چین می گریزد.
خسرو پرویز برای اینکه غائله بهرام را ریشه کن کند خراد برزین را به نزد خاقان می فرستد که خراد برزین به طور نهانی چاره کشتن بهرام را کند. بهرام به ضربه دشنه قلون بر اثر راهنمایی خراد برزین کشته می شود.
کردیه می رسد و کشته برادر را که هنوز نیمه جانی داشته است در بر می گیرد و ضمن ندیه و زاری از صحبت‌ها و نصایحی که قبلاً برادر را کرده است یادآوری نموده و چنین می گوید:

همی گفتم ای مهتر انجمن

که شاخ وفا را زین بر مکن

که از تخم ساسان اگر دختر بی

بماند به سر بر نهد افسری

همه روی کشور شود بنده اش

به گردون رسد تاج فرخنده اش

سپهدار نشیند پند مرا

سخن گفتن سودمند مرا

برین کردها بر پیشیمان تری

کنه کار جان پیش بیزدان بوی

در این هنگام که بهرام نیم جانی داشته صدای خواهر را می شنود و چشم می گشاید و به گناه خود اعتراف کرده و می گوید:

همان پند بر من نشد کارگر

زهر گونه چون دیو به راهبر

مرا نیز هم دیو بی راه کرد

ز خوبی همی دست کوتاه کرد

مرا گفت دیهیم شاهس تر است

ز برج بره تا به ماهی تراست

پشیمانم از هر چه کردم زب

کنون کز ببخشد زیزدان سزد

پس از کشته شدن بهرام، خاقان برادر خود را با نامه ای برای خواستگاری کرد به می فرستد.

بفرمود تا شد برادرش پیش

سخن گفت با او زانده ببیش

کردیه برای سرباز زدن از ازدواج با خاقان که مغایر احساسات عالی میهن پرستی او می باشد، پیام آورنده را به بهانه سوگواری به نزد خاقان بر می گرداند و با نامداران خویش رأی می زند. و می گوید با اینکه خاقان مرد بزرگ است ولی ازدواج ایرانی با بیگانه و ترک را جایز نیست:

ولیکن چو با ترک و ایرانیان

بکوشد که خویش بود در میان

ز پیوند و زبند آن روزگار

غم و رنج بیند به فرجام کار

بعد خاطرات تجربیات تلخ گذشته را که بر اثر این پیوندهای نابجا باقی مانده است، مانند ازدواج سیاوش با فرنگیش (ترک) و پسر سیاوش، بیژن با منیژه (ترک) و غیره را به طور مثال ذکر می‌نماید و به سرداران سپاه می‌گوید که به کردوی وزیر خسرو پرویز نامهای نوشته که وضع و حال آنها را به عرض شاه ایران برساند. کردیه با ایرانیان به طور مخفیانه از مرو فرار می‌کند. خاقان چین یکی از ورزیده‌ترین سرداران خود را به نام تبرک با سپاه برای دستگیری کردیه به دنبالش می‌فرستد. تبرک به آنها می‌رسد و طرفین برای جنگ صف آرائی می‌کنند و کردیه لباس رزم را بتن می‌کند.

سلیح برادر بیوشید زن

نشست از برباره‌ی گام زن

دو لشکر برابر کشیدند صف

همه جان‌ها بر نهاده به کف

به پیش سپاه اندر آمد تبرک

که خاقان ورا خوانده‌ی پیر گرگ

به ایرانیان گفت کان پاک زن

مگر نیست با این بزرگ انجمن

چو بد کردیه با سلیح گران

میان بسته برسان جنگ آوران

دلاور تبرکش ندانست باز

بزد پاشنه رفت پیشش فراز

بدو گفت آن خواهر کشته شاه

کجا جویمش در میان سپاه

که با او مرا هست چندین سخن

چه از نوحه از روزگار کهن

بدو کردیه گفت اینک منم

که بر شیر درنده اسب افکنم

چه بشنید آواز او را تبرک

بر آن اسب جنگی چو شیر سترگ

شگفت آمدش گفت خاقان چین

تو را کرد ازین پادشاه‌گزین

تبرگ شروع به پند دادن کردیه می نماید که شاید بتواند بنا به دستور خاقان او را بدون جنگ و خونریزی به نزد خاقان باز گرداند. کردیه به او می گوید که از رزم گاه خارج شویم و به جای خلوت تری رویم تا بتوانم پاسخی مناسب به تو دهم. ولی وقتی به محل مناسبی می رسند کردیه به جای گفتگو رزم را آغاز می کند:

بگفت این وزان پس برانگیخت اسب

پس او همیتافت ایزد گشسب

یکس نیزه زد بر کمر بند او

که بگذشت خفتان و پیوند او

زیرین اندر افتاد شد سرنگون

شد آن ریگ زیر اندرش جوی خون

بدین ترتیب تبرگ بدست کردیه کشته می شود و سپاه تبرگ که بدون سردار شده بود شکست می خورد و کردیه با همراهان خود به طرف مازندران می رود. در این هنگام گستهم که از طاعت خسرو پرویز سرپیچی کرده و در ساری و آمل و گرگان است و به کردیه و سپاهیانش برخورد می کند. گستهم از کردیه خواستگاری می نماید و کردیه که از اوضاع داخلی ایران اطلاع نداشته با گستهم ازدواج می نماید. در این موقع خسرو پرویز سپاهی برای مطیع کردن گستهم می فرستد ولی گستهم سپاه مزبور را شکست می دهد. خسرو پرویز به گردوی می گوید که نامه ای به طور محرمانه برای کردیه بفرستد و خیانت گستهم را به او یاد آور شود. گردوی این نامه را بوسیله زن خود می فرستد و نامه به دست کردیه می رسد.



چون آن شیر زن نامه‌ی شاه دید

تو گفتی به روی زمین ماه دید

با رسیدن نامه خسرو پرویز کردیه فوراً پنج هزار نفر را انتخاب می کند و بدون درنگ امر شاه را به کمک آن پنج هزار نفر اجرا می کند و شوهر خود گستهم را که خائن به شاه بوده است می کشد و پس از کشتن گستهم نامه‌ی شاه را به همه نشان می دهد:

پس آن نامه‌ی شاه بنمودشان

دلیری و تندگی بیفزودشان

همه سرکشان آفرین خواندند

بر آن نامه بر گوهرافشانند

کردیه تمام سپاهیان و غنایم را به حضور خسرو پرویز می‌برد و خسرو پرویز که تحت تأثیر جاذبه و شجاعت او قرار گرفته، او را بزنی می‌گیرد.

روزی که خسرو مجلسی آراسته بود و شیرین و کردیه هم در مجلس حضور داشتند، از کردیه می‌پرسد که با خاقانیان چگونه جنگیدی و چگونه تبرگ را کشتی؛ کردیه جواب می‌دهد:

بدو گفت شاهان اوشه بدی

روان را به دیدار توشه بدی

بفرمای تا اسب و زین آورند

کمان و کمند گزین آورند

وقتی اسب و سلاح رزم را می‌آورند کردیه برای هنرنمایی از جای خود بلند می‌شود:

بیامد خرامان زجای نشست

کمر برمیان بست و نیزه به دست

به شاه جهان گفت گنجور باش

یکی چشم بگشای و دستور باش

بدان پر هنر زن بفرمود شاه

زن آمد به نزدیک اسب سیاه

بن نیزه را بر زمین بر نهاد

به بالای زین اندر آمد چو باد

به باغ اندر آورد گاهی گرفت

چپ و راست هر گونه راهی گرفت

همی هر زمان اسب بر گاشتی

ز ابر سیه نعره بگذاشتی

بدو گفت هنگام رزم تبرگ

بدین گونه بودم چو ارغنده‌گرگ

شیرین که از دلاوری کردیه در حیرت شده و حسادتش برانگیخته شده بود، از راه صلاح اندیشی خسرو را از این زن بر حذر می‌دارد ولی خسرو به شیرین می‌گوید:

بخنده بشیرین چنین گفت شاه

کزین زن به جز دوستدارم نخواه

و بعد به کردیه چنین می‌گوید:

چنین گفت با کردیه شهریار

که بی‌عیبی از گردش‌روزگار

و بعد او را به فرماندهی سپاه منصوب می‌کند:

سپهبد شگفتی بماند اندر او

بدو گفت کی ماه بیکار جو

به گرد جهان چار سالار من

که هستند بر جان نگهدار من

ابا هر یکی زان ده و دو هزار

از ایرانیانند جنگس سوار

چنان هم بمشکوی زربین من

چو در خانه‌س گوهر آیین من

پرستار باشد ده و دو هزار

همه پاک با طوف و با گوشوار

از این پس نگهبان ایشان تونی

که با رنج و تیمار خویشان تونی

نخواهم که گویند از ایشان سخن

کسس جز تو گر نو بود یا کهن

کردیه علاوه بر شجاعت و دلاوری و احساسات عالی و میهن‌پرستی و شاه دوستی که قبلاً نیز اشاره شد، زنی مدبر و کاردان بوده است که داستان زیر حسن تدبیر او را درباره‌ی رهانیدن اهالی ری از دست حاکم ستمکاری نشان می‌دهد.

روزی خسرو پرویز در مجلس بزمی مشغول نوشیدن می‌بوده است، تصادفاً در هنگام نوشیدن می‌متوجه می‌شود که روی جام اسم بهرام نوشته شده است. خسرو از اسم بهرام خشمناک شده و برای اینکه خشم خود را فرو نشاند دستور می‌دهد که شهر ری را که موطن بهرام چوپینه بوده با خاک یکسان نمایند ولی بر اثر خواهش وزیر خود این تصمیم حاد را تعدیل نموده و به جای لگد کوب کردن ری مرزبانی ظالم و ستمکار به آنجا می‌فرستد و مردم آن سامان گرفتار ظلم و جور مرزبان مزبور می‌شوند. یکی از کارهای مرزبان ری این بوده است که دستور داده بود ناودان‌ها را از بام بکنند تا خانه‌ها بر اثر باران خراب شود و گربه‌ها را از خانه بیرون کنند و بکشند:

وز آن زشت بدکامه‌ی شوم پی

که آمد ز درگاه خسرو بری

وز آن شهر آباد یکسر خراب

بسر برهمی تافتن آفتاب

کردیه برای اینکه با تدبیر خاصی چاره مرزبان را کند، روزی خسرو پرویز را به باغ مصفائی دعوت می‌کند و در این هنگام نمایش گربه تربیت شده‌ای را که قبلاً آرایشش کرده و بروی اسبی نشانده بودند، به حضور شاه می‌آورند. گربه با اسب در باغ شروع به تاختن می‌نماید و شاه از دیدن این نمایش بسیار شاد می‌شود و به کردیه می‌گوید:

لب شاه ایران پراز خنده گشت

همه کهتر آن خنده را بنده گشت

ابا کردیه گفت کز آرزوی

چه خواهی بگو ای زن نیکخوی

زن چاره گر زود بردش نماز

چنین گفت کای شاه گردن فراز

بمن بخش ری را خرد یاد کن

دل غمگنان از غم آزاد کن

ز ری مردک شوم را باز خوان

ورا مردم شوم و بد ساز خوان

که او گربه از خاک بیرون کند

یکایک همه ناودان بر کند

بخندید خسرو ز گفتار زن

بدو گفت کای شوخ لشکر شکن

بنو دادم آن شهر و آن روستا

تو بفرست اکنون یکی پارسا

ز ری باز خوان آن بد اندیش را

چو اهریمن آن زشت بد کیش را

همی هر زمانش فزون بود بخت

از آن نامور خسروانی درخت

و به این ترتیب با تدبیر و سیاست خاص خود مردم ری را از جور و ظلم حاکم ستمکاری نجات می دهد.



جهت دانلود کتابهای دیگر به وب زیر مراجعه فرمائید:

WWW.BOOKLAND.VEB.IR

یا

WWW.MH-NET.MIJHANBLOG.COM